



علی محمدی / ایران

که خیلی طرفدار دارد. چون من واقعاً هیچ نقطه تخاصی نمی بینم بین این دو که بگویم مثلاً اگر کسی به مسأله حجاب التفات داشته باشد لزوماً باید مثلاً عدالت را بگذارد کنار یا برعکس. چیزی که در واقعیت هست این است که این ها هر دو مهم هستند؛ هر چند که بگویم به مراتب متفاوت، مثلاً عدالت مهم تر است، حجاب در مرتبه پایین تری دارای اهمیت است. اما هر دو شعارهای اسلام هستند و به این اعتبار قوام دهنده هويت و موجودیت ملی ما هستند. اینکه مسأله حجاب برجسته شده است بخش مهمی از آن مسأله ای عارضی بوده و نتیجه این بوده که علیه حجاب کمپینی درست شد. در واقع حجاب به عنوان یک نقطه ضربه به طور خاص و مشخص از جانب دشمن انتخاب شده و حالا از آن طرف هم عده ای سعی کردند در مقابل این کمپین مقاومت کنند. اما اینکه بگویم که حالا مثلاً چون روی حجاب ایستاده ایم عدالت را کنار گذاشته ایم، از آن حرف های لایق خور ولی بی مبناست.

«البته به طور طبیعی در جامعه کسانی هستند که به بعضی از این سه رکن توجه می کنند، اما به بعضی دیگر توجه نمی کنند. بعضی افراد هستند به ارزش ها توجه می کنند، اما به پیشرفت و تحول توجه پیدا نمی کنند. بعضی هم به عکس، به تحول و پیشرفت توجه پیدا می کنند. از تغییر و نوآوری صحبت می کنند. اما به رعایت ارزش ها توجه لازم را نمی کنند. نه اینکه قبول ندارند. قبول هم دارند. اما مسأله اولشان، مسأله ارزش ها نمی شود؛ مسأله پیشرفت و تغییر و تحول می شود. یک عده هم به عکس، نه اینکه به تحول عقیده نداشته باشند، اما مسأله اولشان حفظ ارزش هاست... البته این امری طبیعی است که هم اشکالی هم ندارد. بهترش این است که همه به همه اجزا توجه کنند؛ اما اگر یک عده به یک بخش توجه پیدا کردند، یک عده به یک بخش دیگر توجه پیدا کردند؛ بسیار خوب، اینها می توانند مکمل هم باشند. کسانی که در جامعه به ارزش ها اهمیت می دهند، اینها مکمل کسانی هستند که به تحول و پیشرفت اهمیت می دهند. کسانی که به تحول و پیشرفت اهمیت می دهند، مکمل کسانی هستند که به ارزش ها توجه پیدا می کنند.

البته اختلاف به وجود می آید، اما این اختلاف مهم نیست. ممکن است کسانی که به ارزش ها بیشتر توجه دارند، به کسانی که به تحول بیشتر توجه دارند، بتازند که شما به ارزش ها بی اعتنایی و بی احترامی می کنید؛ یا آن کسانی که به تحول اهمیت بیشتری می دهند، به کسانی که به تحول کمتر توجه می کنند، ولی به ارزش ها توجه بیشتری می کنند، بگویند شما به پیشرفت و ترقی و به جلوگیری از اعتنایی ندارید و ایستایی را ترویج می کنید.

این ها در جامعه هست و یا ممکن است پیش بیاید؛ اما اشکالی ندارد و مهم نیست. باید همدیگر را تحمل و قبول کنند. وقتی که اساس را - که ارزش ها و حرکت در چهارچوب این ارزش هاست - همه به طور کلی قبول دارند، اینکه حالا یک عده کمتر به یک بخش توجه می کنند و بیشتر به بخش دیگر توجه می کنند، چندان اهمیتی پیدا نمی کند. دعوا نباید بشود.

مرزی که بین اینها وجود دارد، یک مرز واقعی و یک مرز تعیین کننده نیست. می توانند با هم یک وحدت عمومی را تشکیل دهند؛ هويت کلی جامعه اسلامی و انقلابی را تشکیل دهند و در واقع مثل دو «جان» عمل کنند. دو جناح، یعنی دو بال یک پرنده. اگر هر دو بال یک پرنده خوب حرکت کند، پرنده بالا و پیش خواهد رفت... جامعه از هر دو سود خواهد برد و هر دو جناح به نفع جامعه عمل خواهند کرد و در واقع انقلاب را تکمیل می کنند و پیشرفت را در سایه ارزش ها تحقق می بخشند و می توانند خوب باشند.» بیانات در خطبه های نماز جمعه ۲۳ اردیبهشت ۱۳۹۷.

من به عنوان یک

حزب الهی «سلام

فرمانده» را دوست دارم.

منتها می دانم که سلام

فرمانده نمی تواند نقطه

اتصال کل جامعه ایران

باشد. من معتقدم که

باید نیروهای انقلابی

و حزب الهی، فضاها و

تجربه های خاص خود را

خلق کنند. یعنی بحث

من این نیست که چرا

مثلاً فلان برنامه تلویزیونی

یا محصول رسانه ای یا

ذائقه حزب الهی ساخته

می شود، این حتماً اتفاق

مثبت و مهم و رو به

جلویی است. هر چه با

کیفیت تر و با مخاطب

گسترده تر ساخته شود،

چه بهتر! اما اگر کسی

فکر کند که کل امر رسانه

ما که عنوان ملی رویش

این ذائقه اداره شود، به

مشکل می خوریم. ضمناً

بحث من درباره تأکید بر

فضای ملی این نیست که

دست به خود تخریبی

بزنیم. یعنی اینکه بیابیم

کارهایی کنیم و تصویری از

خودمان بسازیم که مورد

پسند آن نیروی اجتماعی

دیگر واقع شود که او ما را

دوست داشته باشد، ولو به

قیمت انهدام هويت اصلی

خودمان

من این تلاش برای خلق فضای مشترک را مستلزم این نمی دانم که هیچ کدام از دو طرف از هويت خاص خودش بخواهد صرف نظر کند. یعنی من به عنوان یک حزب الهی «سلام» فرمانده را دوست دارم. منتها می دانم که سلام فرمانده نمی تواند نقطه اتصال کل جامعه ایران باشد. من معتقدم که باید نیروهای انقلابی و حزب الهی، فضاها و تجربه های خاص خود را خلق کنند. یعنی بحث من این نیست که چرا مثلاً فلان برنامه تلویزیونی یا محصول رسانه ای یا ذائقه حزب الهی ساخته می شود، این حتماً اتفاق مثبت و مهم و رو به جلویی است. هر چه با کیفیت تر و با مخاطب گسترده تر ساخته شود، چه بهتر! اما اگر کسی فکر کند که کل امر رسانه ما که عنوان ملی رویش هست، می تواند براساس این ذائقه اداره شود، به مشکل می خوریم. ضمناً بحث من درباره تأکید بر فضای ملی این نیست که دست به خود تخریبی بزنیم. یعنی اینکه بیابیم کارهایی کنیم و تصویری از خودمان بسازیم که مورد پسند آن نیروی اجتماعی دیگر واقع شود که او ما را دوست داشته باشد، ولو به قیمت انهدام هويت اصلی خودمان. من کمپین هایی مثل «محجبه ام اما مخالف حجاب اجباری» را از این سنخ می فهمم. به نظر من اتفاقاً نیروی خود انقلابی و حزب الهی باید کاملاً هويت خود را داشته باشد. این هويت طبیعتاً در تعامل با دیگر داخلی، قبض و بسط پیدا می کند اما نباید در دیگری منحل شود. اما در عین این هويت جریانی، نیاز به خلق فضای مشترک هم داریم.

این ملی گرایی که می گویند ایده ای است برای چه کسی؟ یعنی برای آن حزب الهی داخل آن دوگانه اجتماعی است و او باید گفتار ملی را دست بگیرد یا ایده ای است برای سیاست های حاکمیتی؟

این ایده ای است برای وصل کردن بخش حزب الهی و اسلام گرای جامعه ما از کانال اسلام و تشیع به ایران و برای وصل کردن بخش تجدیدخواه جامعه ما از کانال ایران به اسلام. این چیزی است که کمک می کند به اینکه بنیادی برای همزیستی میان دو طیف خلق شود. این بنیادی برای سیاست فرهنگی جمهوری اسلامی می تواند باشد. البته من مسأله را اجتماعی تر و مدنی تر می بینم؛ یعنی صرفاً در سطح حاکمیت و سیاست نمی بینم. به نظر من امکانی است برای خلق فضای همزیستی و تقویت حس همسروشنی.

در مواجهه با این ایده که حجاب چون قوام دهنده ملیت ماست یا پرچم هویتی ماست، گلابی یا ایده دیگری مطرح می شود. می گویند شما حجاب را اشتباه تبدیل به مرز هویتی پرچم کردید، پرچم ما چیز دیگری است که نباید از آن عقب نشینی کنیم، مثلاً عدالت است. اگر از آن عقب نشینی کنیم اتفاقاً به ملیت ما ضربه می خورد، شما نقطه دعوا را اشتباه انتخاب کردید.

به نظر من این از آن حرف های سرکاری است

قوام و کلیت اجتماعی باشد. شاید ما در این چند سال اخیر توجه لازم و درست را به این نکته نداشتیم. یعنی آن قدری که متوجه بودیم به اینکه باید از این ارزش ها پاسداری کرد، به مملکت از عنصر دیانت و اسلامیت خالی شود، ملیت ما هم نیروی خود را از دست می دهد.

وقتی شهید حججی شهید شد، همسرش گفت که من حساس رفت برای اینکه روسری نرود. همان موقع هم برخی خرده گرفتند بر او که این حرف چه ضرورتی داشت. اما این از واقعیتی حکایت می کند، از این حکایتی می کند که آن نیرویی که برای میهن امنیت می کند، آن نیرویی که برای میهن امنیت می کند و مرزبانی می کند، انرژی خودش را از جایی می گیرد که آنجا همین اسلام است. برای همین از نظر من در واقع مسیری که باید برویم این است که حتی کسانی که مستقل و فارغ از دغدغه های دینی نگفته می هم دارند یعنی به سرنوشتن این کلمات سرزمینی فکر می کنند، توجه پیدا کنند به اینکه این جنبه دینی و حفظش و تلاش برای حفظش بخشی از فرایند حفظ میهن است.

اگر برسیم به نقطه ای که آن سرباز و مرزبان میهن احساس کند از چیزی دفاع می کند که همه آن فضائل و ارزش هایی که او به خاطرش برانگیخته شده، از دست رفته است و آن سرزمین فاقد آن فضائل است، طبیعتاً دیگر چرا باید برای این فداکاری کند؟ برای همین من معتقدم مسأله تلاش برای حفظ اسلام و حفظ ارزش های اسلامی بخشی از فرایند حفظ میهن است. اما در مقام اعمالش، اینکه چطور این اجرا و اعمال شود که بیشترین نیرو را پشت سر خودش و همراه خودش داشته باشد و خودش را در معرض این شکاف قرار ندهد و خودش تبدیل به سوخت ملتهب شدن این شکاف نشود، بحثی است در جای خود که باید به آن پرداخت.

ما تردیدی نداریم در اینکه اگر می خواهیم ایران، ایران بماند باید سعی کنیم ارزش هایی مثل حجاب و عفاف و خانواده و امثال اینها در آن حفظ شود و باید برای آنها هزینه دهیم و مایه بگذاریم. اما این حد می خورد و مقید می شود به اینکه چطور حفظ این ارزش ها توأم با حفظ

انفاقاً مبنایی استوار و جدی برای حفظ انسجام ما و محدود ما در روزگار فعلی باشد. یعنی نوعی ملی گرایی که برخلاف آن ملی گرایی جعلی انفاقاً روی واقعیت های انضمامی جامعه ایران سوار است.

یک نکته خیلی مهم که بعضاً مورد توجه واقع نمی شود، این است که اساساً پس از سقوط امپراطوری ساسانی ما عملاً چیزی به نام ایران نداریم الا در بعضی اشعار و متون و اذهان. در دوره صفویه ایران از نو در واقعیت سیاسی ساخته شد. خشت به خشت ایرانی که ما امروز داریم، با ملات اسلام و تشیع و به هم چسبید و برپا شد. فلذا آن ایرانیت و ملیتی که خودش را نقطه مقابل این دیانت تعریف می کند، دارد کل این بنا را ویران می کند. چیزی هم نمی تواند جای آن بگذارد و نیرویی هم نمی تواند خلق کند چون اصلاً مسأله اصلی ما در درجه اول در کل دوره جدیدمان حفاظت از مرزها بود دیگر، کل قصه جدید ما با این شروع شد که سرزمینمان دارد از دست می رود، مرزهایمان دارد از دست می رود و نیروی حفظ مرز را نداریم. این ملی گرایی جعلی هم این نیرو و انرژی ما را خلع نکند و نمی توانست بکند. برای همین هم در هر دو جنگ اول و دوم جهانی اشغال شدیم. در جنگ اول مشروطه داشتیم و ارتش ملی نداشتیم و گفتیم که خب مشکل این است. در جنگ دوم ارتش ملی داشتیم ولی حتی به اندازه جنگ

اول نتوانستیم مقاومت بکنیم. این به نظر من اتفاقی نیست که از قضا مرزهای ملی ما در زمانه و در دوره ای حفظ شد که کسی ظاهراً حرف از ملیت نمی زد. انفاقاً حرف از اسلام می زدند و از قرآن و امام حسین (ع). به خاطر اینکه آن چیزی که این امر ملی را شکل داده به نحوی درون زار و خودجوش و پراکنده از تاریخ و فرهنگ است. همین است که کار می کند و دفاع مقدس به این معنا ملی ترین رخداد و پدیده دوره معاصر ما و افتخار ملی ماست که از مرزهای ملی حفاظت کرد بدون اینکه ورد «ملی، ملی» بر سر زبانش باشد.

پس مسأله ملی با ادعا و با حرف و با لفاظی معنا نمی شود. آنجایی امر ملی واقعی می شود که نیرو خلق کند و در مناسبات واقعی ایران آن چیزی که نیرو خلق می کند، اسلام است، تشیع است، هويت شیعی مردم است که در انقلاب اسلامی برانگیختگی هم پیدا کرد و نشان داد که بُعدی فعال و مولد و زنده است و به صحنه آمده است. اگر چیزی باشد که ایران بودن ایران را بتواند بسازد، همین نیرو است. این اتفاق هر افتاده است، یعنی این هم چیزی نیست که بگویم مثلاً حالا باید فکر کنیم که برایش چه کنیم. نه، این اتفاق افتاده است. بخشی از آن به صورت خودجوش از درون خود رخداد و رویداد انقلاب اسلامی و بخشی هم از نظر من مدیریت شده و مهندسی شده؛ به خصوص از دهه هفتاد به بعد ما شاهد ساخته شدن نوعی ملی گرایی جدید ایرانی هستیم که برخلاف آن ملی گرایی جعلی، خودش را تکه ای جدا شده از اروپا که افتاده است وسط عرب ها و افغانی ها و ترک ها نمی بیند؛ بلکه انفاقاً خودش را بخشی از شرق آسیا، آسیای غربی و جهان اسلام می بیند. اسلام را و تشیع را و وجه مهم ملیت ایرانی می بیند. دوران پساسلامی را دوره ظهور و بروز و بلوغ هويت ایرانی می بیند و تاریخ معاصر را هم براساس تلاش ما برای سربازورتن در مقابل فشار و هجوم تمدنی و سیاسی و استعماری غربی روایت می کند؛ یعنی دیگری تمدنی و هویتی ایران را غرب می داند.

این ملی گرایی از طرفی ارجاعش به حکیم طوس، فردوسی است و از طرف دیگر به عرفان اسلامی حافظ و مولوی است و از طرفی به سنتی تمدنی است که از دولت های ایرانی اول اسلام و بعد در دوره صفویه پایه گذاشته شد. این ملی گرایی ارجاعش به شخصیت هایی است که در دوره معاصر برای مقابله با استعمار جنگیدند و خصوصیتشان مقابله با استعمار

این ملی گرایی از طرفی ارجاعش به حکیم طوس، فردوسی است

پس مسأله ملی با ادعا و با حرف و با لفاظی معنا نمی شود. آنجایی امر ملی محقق می شود که نیرو خلق کند و در مناسبات واقعی ایران آن چیزی که نیرو خلق می کند، اسلام است، تشیع است، هويت شیعی مردم است که در انقلاب اسلامی برانگیختگی هم پیدا کرد و نشان داد که بُعدی فعال و مولد و زنده است و به صحنه آمده است. اگر چیزی باشد که ایران بودن ایران را بتواند بسازد، همین نیرو است. این اتفاق هم افتاده است، یعنی این هم چیزی نیست که بگویم مثلاً حالا باید فکر کنیم که برایش چه کنیم. نه، این اتفاق افتاده است. بخشی از آن به صورت خودجوش از درون خود رخداد و رویداد انقلاب اسلامی و بخشی هم از نظر من مدیریت شده و مهندسی شده؛ به خصوص از دهه هفتاد به بعد ما شاهد ساخته شدن نوعی ملی گرایی جدید ایرانی هستیم که برخلاف آن ملی گرایی جعلی، خودش را تکه ای جدا شده از اروپا که افتاده است وسط عرب ها و افغانی ها و ترک ها نمی بیند؛ بلکه انفاقاً خودش را بخشی از شرق آسیا، آسیای غربی و جهان اسلام می بیند. اسلام را و تشیع را و وجه مهم ملیت ایرانی می بیند. دوران پساسلامی را دوره ظهور و بروز و بلوغ هويت ایرانی می بیند و تاریخ معاصر را هم براساس تلاش ما برای سربازورتن در مقابل فشار و هجوم تمدنی و سیاسی و استعماری غربی روایت می کند؛ یعنی دیگری تمدنی و هویتی ایران را غرب می داند.

این ملی گرایی از طرفی ارجاعش به حکیم طوس، فردوسی است و از طرف دیگر به عرفان اسلامی حافظ و مولوی است و از طرفی به سنتی تمدنی است که از دولت های ایرانی اول اسلام و بعد در دوره صفویه پایه گذاشته شد. این ملی گرایی ارجاعش به شخصیت هایی است که در دوره معاصر برای مقابله با استعمار جنگیدند و خصوصیتشان مقابله با استعمار است؛ از امیرکبیر تا مدرس تا میرزا کوچک خان تا نواب و کاشانی و مصدق و البته برجسته تر و مهم تر از همه امام و شهدای امام. خلق این ملی گرایی به نظر من مهم ترین و موفق ترین پروژه فرهنگی چهار دهه جمهوری اسلامی بوده است و یک سازمان دهنده اصلی داشته که آن هم آیت الله سید علی خامنه ای است. در واقع او بود که در همان جوش و خروش برخی حماقت های به ظاهر انقلابی که مثلاً عده ای می خواستند بروند قبر فردوسی را خراب کنند، می گوید صبر کنید، سال ۱۳۶۶ آن سخنرانی عجیب را راجع به حافظ می کند و بعد می آید به یک معنا برخلاف تمد جریان انقلابی، صفویه را به عنوان پیشینه و نقطه عزیمت مورد تأکید قرار می دهد و از حیث سیاسی و اجتماعی هم روی نقطه ایران دست می گذارد به عنوان واقعیتی که روی آن می شود ایستاد و ظرف عمل ما را در جهان معاصر شکل می دهد. این پروژه به حد خوبی پیش رفته و کمال یافته اما به نظر من می تواند با در برگیرندگی کامل و تام نقطه ای برای جمع بین آن دو نیرو که عرض کردم در داخل پدید آید؛ نیروی خواهان حفظ اصول و ارزش ها و نیروی خواهان تغییر و تحول. نه به این معنی که این دو با هم یکی شوند، بلکه در چهارچوب این طرح از ایران و ایرانیت با هم رقابت بکنند و با هم حتی تضاد سازنده داشته باشند.



وقتی شهید

حججی

شهید شد،

همسرش

گفت که

محسن رفت

برای اینکه

روسی

نرود. همان

موقع هم

برخی خرده

گرفتند بر او

که این حرف

چه ضرورتی

داشت.

اما این از

واقعیتی

حکایت

می کند، از

این حکایت

می کند که

آن نیرویی

که برای

میهن امنیت

خلق می کند

و مرزبانی

می کند،

انرژی

خودش را

از جایی

می گیرد که

آنجا همین

اسلام است.

برای همین

از نظر من در

واقع مسیری

که باید برویم

این است که

حتی کسانی

که مستقل

و فارغ از

دغدغه های

دینی دغدغه

ملی هم

دارند یعنی

به سرنوشتن

این کلیت

سرزمینی فکر

می کنند،

توجه پیدا

کنند به

اینکه این

جنبه دینی

و حفظش و

تلاش برای

حفظش

بخشی از

فرایند حفظ

میهن است



برش

